



www.jamejamdaily.ir

روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران

سه‌شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۹۸ | ۲۲ رجب ۱۴۴۱ | ۱۲ صفحه | سال بیستم - شماره ۵۶۲۵ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Tuesday - 2020 MAR 17

۱۱



مهمان داریم چه مهمانی!

شیوع کرونا و خانه‌نشینی اجباری، وظیفه رسانه‌ملی را در عید امسال سنگین‌تر کرده

نوروز پای تلویزیون ۹۰۸

پیشنهادهایی برای گذران روزهای تعطیل

فصل بهار و ماهی ۲۰۶

سال ۹۸ با همه اتفاقاتش به پایان رسید

تقویم جامعه ۵

قصه

گفت‌وگوی نوروزی با رضا امیرخانی به بهانه انتشار کتاب جدیدش

امیدوارم کسی نام فرزندش را کرونا نگذارد!

قطعا محافظه‌کار نشده‌ام وگرنه به کره‌شمالی نمی‌رفتم

یکی از نابخردانه‌ترین شعارهایی که می‌شنوم تصحیح فرهنگ استاددیوم است، استاددیوم دماسنج جامعه است

هیچ وقت به این فکر نکردم که مخاطبان من چه شکلی‌اند یا چه لباسی می‌پوشند



یادداشت

زیباترین تکرار

کمی بیمارم و مدام سرفه می‌کنم، حالم خوش نیست، حال خیلی‌های دیگر هم، اما اینها از زیبایی بهار کم نمی‌کند. بهار زیباترین تکرار است و دلم می‌خواهد یکی از سروده‌های بهاری‌ام را با هم بخوانیم:



محمد علی بهمنی شاعر و ترانه‌سرا

بهاربهار، پرنده گفت یا گل گفت!؟
خواب بودیم هیچکی صدایی نشنفت!
بهاربهار صدا همون صدا بود
صدای شاخه‌ها و ریشه‌ها بود
بهاربهارا چه اسم آشنایی
صدات میداد اما خودت کجایی؟
وا بکنیم پنجره‌ها رو یا نه؟
تازه کنیم خاطره‌ها رو یا نه؟

بهار اومد لباس نو تنم کرد / تازه تر از فصل شکفتنم کرد
بهار اومد با یه بغل جوونه/ عید آورد از توو کوچه توو خونه
خیاط ما یه غریبل / باغچه ی ما یه گلدون
خونه ی ما همیشه / منتظر یه مهمون
بهاربهار، یه مهمون قدیمی / یه آشنای ساده و صمیمی
یه آشناکه مثل قصه‌ها بود / خواب و خیال همه بچه‌ها بود
یادش بخیر بچه‌گا چه خوب بود
حیف که هنوز صب نشده غروب بود
آخ که چه زود فلک عیدیا مون وقتی شکست
باهاش شکست دلامون
بهار اومد بر فارو نقطه چین کرد
خنده به دل فردگی زمین کرد
چقد دلم فصل بهار دوس داشت
واشدن پنجره‌ها رو دوس داشت
بهار اومد پنجره‌ها رو وا کرد
منو با حتی دیگه آشنا کرد
یه حرف به حرف فرای من کتاب شد
حیف که همش سوأل بی جواب شد
دروغ نگم هنوز دلم جوون بود
که صب تا شب دنبال آب و نون بود
بهار اومد انا با دست خالی
با یه بغل شکوفه ی خیالی
بهاربهار، گلخونه‌های بی‌گل
خاطره‌های مونده اونور پل
بهاربهار یه غمه همیشه
منظره‌های مونده پشت شیشه
بهاربهار، حرفی برای گفتن
توو فصل بی حوصلگی شکفتن
بهاربهار، پرنده گفت یا گل گفت؟
ما شنیدیم هر کسی خوابه نشنفت

نگاه

عید یعنی حال خوب



احسان علیخانی مجری و برنامه ساز

از عید با ارسال، از لحظه تحویل سال، از بهار تاریخ که کنار هم بودیم کدام مان فکرش را می‌کردیم سالی اینقدر سخت و پر حادثه را تجربه کنیم؟ تقویم امسال را از فروردینش که ورق بزنید تا همین اسفند پر بوده از سختی و حادثه، سال عجیبی بود

و پر از فراز و نشیب، چقدر خبر و اتفاق خوب کم شد زیر این حجم حادثه تلخ و غم انگیز. در کنار تمام مشکلات معیشتی مردم، حالا در آستانه تحویل سال، سین سلامتی بحران جدی این روزهاست. این نگرانی برطرف نخواهد شد مگر با همدلی همگانی برای شکستن زنجیره این ویروس.
کرونا دستش را گذاشته روی گلوی خیلی از زندگی‌ها و سفت فشار می‌دهد. امسال بعضی‌ها را از عزا در کرده و عید همه ما را دست کم همراه با سختی و ترس کرده است. سخت می‌گذرد، اما تمام خواهد شد. روزی که دیر نیست کرونا برای ما خاطره خواهد شد. حتما خاطره تلخی می‌شود اما روزگار اینچنین نمی‌ماند. روزهای خوب و بهتر هم می‌آید و البته خیلی از اینها به ما بستگی دارد. لطفا کرونا را جدی بگیرید، بیرون نروید، مهمانی نگیرید و در خانه بمانید.
عصر جدید از این بحران بی‌نصیب نبود و برنامه‌ریزی و ساختارش ضربه جدی خورد. اما خوشبختانه در بهمن ماه به قدری ضبط شد که بتوانیم هر شب ایام نوروز با تغییرات جزئی حول و حوش ساعت ۱۱ مهمان تان باشیم. ضبط ما متوقف شد چون نمی‌خواستیم سلامتی کسی به خطر بیافتد. ضبط را ادامه ندادیم چون نمی‌توانستیم شرکت‌کننده‌های برنامه را از نقاط مختلف ایران به تهران بیاوریم. بدون تماشاگر عصر جدید، که گاهی داوری می‌کردند، رای می‌دادند و نظیر داورها را به چالش می‌کشیدند عصر جدید شکل جذابی نداشت. عصر جدید را باید همان جوری تقدیم‌تان می‌کردیم که ماه‌ها برایش وقت گذاشته بودیم و یک تیم بزرگ زحمت کشیده بود. در هر صورت حالا گره عصر جدید در ایام نوروز مهمان مردم عزیز خواهد بود.
یادمان باشد کرونا مال همسایه نیست. پشت سر همه ما کمین کرده است. ما باید اراده کنیم و خدا هم حتما کمک خواهد کرد. عید یعنی حال خوب. کار خوب و مهربانی حال آدم‌ها را خوب می‌کند. گاهی عید و حواس‌مان بیشتر به اطرافیان‌مان باشد. گاهی عید و نوروز یعنی همین که احوال همسایه‌ات را بیشتر از قبل بررسی، به امید شادی و سلامتی برای ایران عزیز و مردمانش و تمام دنیا در سال ۹۹ خورشیدی...

عیدانه

عیدی پایتختی‌ها به مردم



سیروس مقدم نویسنده و کارگردان

آدم‌ها آرزوی زیادی دارند برای خود و دیگران. در شرایط فعلی جامعه ما و جامعه جهانی آرزوهای شخصی و آرزوهای گروهی در هم گره خورده‌اند. دیگر تضاد آرزوها معنایی ندارد. دیگر تنوع آرزوها وجود ندارد.
گویي بحران‌های جهانی و تهاجم ویروس کرونا همه دنیا را نشانه گرفته است و همگان آرزوی مشترکی را فارغ از نژاد، رنگ، قومیت، فرهنگ، سیاست و... در پیش روی خود دارند و آن چیزی نیست مگر عبور از این بحران با همدلی و عشق و محبت با طعم لبخند.
سال‌هایی که پایتخت پخش شده و همواره تاکید کرده‌ام که سریال پایتخت عیدی و هدیه تیم سازنده است به هموطنان عزیز در لحظه سال تحویل و ایام عید، اما امسال با توجه به شرایط ویژه و پر استرسی که جامعه دارد و خانواده‌ها بیشتر در خانه و در کنار یکدیگر به سر می‌برند این سریال پایتخت هدیه دیگری برای مخاطبان دارد؛ استحکام بیشتر خانواده و عشق آنها به همدیگر و روحیه دادن به مردمی که نیاز به این امید و روشنی دارند.

دریچه

بهار می‌آید، کرونا می‌رود



حسام‌الدین سراج خواننده

بهار در راه است، مثل هر سال همین موقع. زمستان می‌رود و بهار می‌آید. همین گزاره ساده و طبیعی که تکرار هر ساله طبیعت است به ما یادآوری می‌کند کرونا هم می‌رود و روزهای سلامت گذشته بازمی‌گردد. دوباره شهرها پر از شلوغی و هیاهو می‌شود و دور هم جمع می‌شویم.
اما روزهای کرونا به ما یادآوری کرد تنها چیزی که می‌ماند مهربانی‌ست و هر چه زمستان است، هر چه ناخوشی و تلخی ایام از جمله همین ویروس کرونا از میان می‌رود. آیا همین کافی نیست برای این‌که هر روز به خودمان یادآوری کنیم مهربانی برای انسانی‌تر شدن جهان کافی است؟
امیدوارم امسال سرشار از شادی و برکت و نعمت داشته باشیم و به خانواده‌های عزیزی که خانواده‌هایشان را در کرونا از دست دادند تسلیت می‌گویم. حرفم را با مرور شعری از او که همیشه در شادی و غم تفال زدن به دیوانش مایه آرامش روح و روانمان بوده و درس زندگی است، به پایان می‌برم:
درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد
نهال دشمنی برکن که زب می‌شمار آرد
چو مهمان خراباتی به عزت باش بازندان
که درد سرکشی جانا گرت مستی خمار آرد

درنگ

سالی یه روزه



علیرضا رافتی روزنامه‌نگار

همه‌اش از سر حرمتی بود که برای پدرش قائلم. نه، نمی‌شود بگویم همه‌اش. کمی هم به خاطر این بود که از بی‌کاری حوصله‌ام سر رفته بود. ولی نه بی برو برگرد روی حساب احترام احمد آقا بود. شاید هم خدوم بدم نمی‌آمد ولی اگر پسر احمد آقا نبود نمی‌گذاشتم. همین که احمد آقا مردانگی کرده و گذاشته جلوی مغازه‌اش بساط کنم یعنی زیر دینش هستم. نمی‌خواستم باشم ولی هستم. گردن ما بی‌چاره‌ها نازک‌تر از آن است که زیر بار دین کسی نرود. هر چقدر هم که نخواستیم وسط پیاده رو کار را می‌کردم که از پشت صدایش را شنیدم: «عمو فیروز! دو دقیقه بی خیال شو بیا بشین چایی بخور. نمی‌بینی مردم ازت فرار می‌کنن؟ آخه الان وقت خوندن و رقصیدن؟ این روزا مردم از صد متری کسی که ماسک نداره رد نمی‌شن. اون وقت تو توقع داری بیان پول بریزن به پات؟ لابد از این ماهی و سبزه‌های غیربهداشتی هم بخرن؟!»
می‌دانستم چه می‌گوید. اما مگر حاجی فیروز ماسک می‌زند؟ حاجی فیروز سیاه است و سیاه بازی درمی‌آورد. ماسک سفید، هم سیاهی صورت را می‌گیرد، هم جلوی سیاه بازی را. با ماسک که نمی‌شود زد و خواند و رقصید. بی‌برو و برگرد روی حساب حرمت احمد آقا بود. من زیر دین احمد قصابم. شاید اگر نبودم پیشنهاد پسرش را قبول نمی‌کردم. همان‌طور که لیوان چای دستش و حبه قند گوشه لیش بود گفت: «عمو فیروز! الان که تو کوچه پرنده پر نمی‌زنی. براکی می‌رقمی؟»

بیا به کاری کتم لااقل چهار نفر ببینن. بیا. الان چالش رقص باب شده. همین جوری بذار ازت فیلم بگیرم. آقرین! با بابا این چالش بازی سوسول باید لنگ بندازن! ببین عمو فیروز مون چه می‌کنه...! من هنوز هم از اینترنت سر در نمی‌آورم. یعنی نمی‌دانم چه طور می‌شود که هر کسی را توی کوچه و خیابان می‌بینم دارد به صفحه گوشی‌اش نگاه می‌کند و می‌خندد و از گوشی صدای پسر احمد قصاب پخش می‌شود: «... بابا بابا این چالش بازی سوسول باید لنگ بندازن! ببین عمو فیروز مون چه می‌کنه...!»
آن موقعی که جوانه‌های گندم و ماش به دانه‌ها نوک زدند، به مریم گفتم امسال همان کفشی که قولش را بهت داده بودم برایت می‌خرم. مریم زخم است. حساب و کتاب کردم. بیست تا سبد سبزه به اضافه یک تشت ماهی قرمز... کفاف کفش مریم و لباس سرهمی گندم را که می‌دهد هیچ، شاید زد و یک پیراهن نو هم برای خودم خریدم. گندم، دخترم است.
مریم می‌گوید از برادرش شنیده که فیلم من همه جا پخش شده. از اولش هم از صدایم واهمه داشتم. می‌گفتم صورت رازیر سیاهی مخفی کنم.
خودم را زیر لباس قرمز حاجی فیروز پبوشانم. اما اگر فک و فامیل مریم از خیابان رد شوند حتما صدایم را می‌شناسند. برای همین هم بود که می‌رفتم آن سر شهر جلوی مغازه احمد قصاب که از فک و فامیل مریم دور باشم. مریم می‌گوید حالا که با این وضعیت قرنطینه کسی ماهی و سبزه نمی‌خرد و پای حاجی فیروز پول نمی‌دهد. لااقل بنشین خانه بلکه جلوی فک و فامیل بتوانیم منکر آن فیلم بشویم. می‌گوید اصلا وزیر کلی اینترنت رایگان به مردم داده که خانه بمانند این روزها.
من هنوز هم از اینترنت سر در نمی‌آورم. به مریم گفتم گندم را قانع کند که لباسش را یکی دو ماه دیگر بخریم. بساطم را جمع کرده‌ام آورده‌ام خانه. اما باید بروم از احمد آقا بابت این که مردانگی کرد و گذاشت جلوی مغازه‌اش بساط کنم تشکر کنم. من زیر دین احمد آقا هستم.